



دوره‌های علمی و فرهنگی علی شریعتی

در دوازدهم آذرماه ۱۳۱۲ شمسی در مریزان، یکی از روستاهای دور افتاده خراسان دنیا آمد. نخستین معلم او پدرش، استاد محمد تقی شریعتی، یکی از پایه گذاران «جنبش نوین اسلامی» بود که صدها دانش آموز و دانشجوی رزمنده تربیت کرده است.

علی تحصیلاتش را در دبستان ابن یمین و دبیرستان فردوسی مشهد ادامه داد. ویس از آن وارد دانشسرای عالی مشهد (تربیت معلم) شد و با گذراندن یک دوره ده ساله به عنوان معلم در احمدآباد یکی از روستاهای اطراف مشهد استخدام شد. ضمن کار تعلیم به تحصیلات دانشگاهی اش ادامه داد و پس از پنج سال دوره لیسانس ادبیات فارسی را به پایان رساند.

علی در دوره تعلیم و تعلم در مشهد، با یکی از همکلاسهایش «پوران شریعت رضوی» ازدواج کرد. علی ضمن تحصیل در دبیرستان، از طریق «کانون نشر حقایق اسلامی» (که بازوسپله پدرش استاد محمد تقی شریعتی بنیان گذارده شده بود) به

«جنبش نوین اسلامی» پیوست و یکی از فعالترین اعضای این سازمان انقلابی گردید.

در این کانون بود که او آغاز به چاپ مقالات تحقیقی، فلسفی و انقلابی نمود. شریعتی در سال ۱۳۳۴ به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه، مشهد وارد شد و رشته ادبیات فارسی را برگزید و در این سال نخستین اثر تحقیقی اش به عنوان (تاریخ تحول فلسفه) را به چاپ رساند.

علی ضمن تحصیل در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد، بیش از پیش با فکر انقلاب اسلامی آشنایی یافت و در راه رسیدن به این آرمان فعالانه مشارکت جست. وی همچنین با روزنامه خراسان و مجله فرهنگ مشهد در زمینه نوشتن مقالات همکاری می نمود.

این دوره مصادف بود با نهضت ملی شدن صنایع نفت به رهبری آیت الله کاشانی و دکتر مصدق. پس از سقوط مصدق، طی یک کودتای نظامی به رهبری سازمان سیا و سفارت امریکا در تهران به سال ۱۳۳۲، علی به نهضت مقاومت ملی ایران پیوست.

علی شریعتی، به مدت هشت ماه در تهران زندانی بود و شکنجه می شد. او پس از آزادی به مشهد بازگشت و ضمن ادامه کار معلمی، تحصیلاتش را ادامه داد.

شریعتی در سال ۱۳۳۸ از دانشکده ادبیات مشهد فارغ التحصیل شد.

علی، استعداد و هوش خارق العاده ای داشت. بهترین دانشجوی دانشکده ادبیات بود از این رو شورای استادان دانشگاه وی را مستعد ادامه تحصیل در خارج از کشور شناخت و به او بورس داد اما از دید سازمان امنیت شاه - ساواک - پرونده تاریک او، دلیل اصلی رد شدن اجازه خروج وی از کشور بود. ولی سرانجام مجبور شدند به او گذرنامه بدهند و علی در سال ۱۳۳۹ تهران را به مقصد فرانسه ترک گفت.

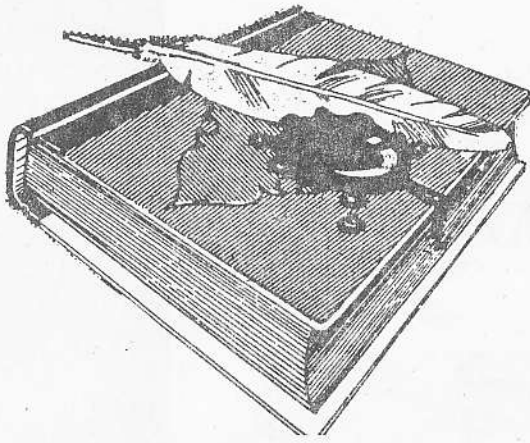
دوستی صمیمانه او و فرانتس فانون در سال ۱۳۴۱ وی را به ترجمه یکی از آثار فانون به نام «دوزخیان روی زمین» ترغیب نمود.

علی ضمن اقامتش در فرانسه با بسیاری دیگر از نویسندگان و فیلسوفان برجسته نیز آشنا شد، از آن جمله گوروچ، لویی ماسینیون (که هر دو استادان او در دانشگاه سوربن بودند)، شوارتز، سارتز، هانری لوموز، واژن کوکتو، این متفکران در آشنائی او با فلسفه و جامعه شناسی غرب به او یاری کردند. او بخصوص به آثار گوروچ، جامعه شناس مشهور فرانسوی علاقه داشت و بیش از همکلاسهایش گوروچ را می شناخت.

پس از پایان تحصیل و اخذ دکترای جامعه شناسی و تاریخ اسلام از دانشگاه سوربن، شریعتی به ایران بازگشت اما به دلیل انتقادهای و فعالیتهای آشکار بر علیه رژیم ستمکار پهلوی، بازداشت و شش ماه زندانی شد.

پس از بازداشت او، اعتراضات شدیدی بعمل آمد. بخصوص استادان او در فرانسه و دوستانش در سازمان انقلابی بین المللی این عمل را محکوم کردند و دولت وقت هویدا مجبور شد او را آزاد کند. گرچه شریعتی دکترای دانشگاه سوربن را داشت، اما او را با شغل معلمی به یکی از دبیرستانهای فردوس که شهر کوچکی در حوالی مشهد است، فرستادند. رژیم سرانجام عقب نشست و او را به کار تعلیم در دانشگاه مشهد دعوت نمود.

از این زمان علی نشر مفاهیم و افکار اسلامی را آغاز کرد. و آنگاه که نامش بر سر زبانها افتاد، دانشجویان و نسل جوان، که می خواستند حقایق ایدئولوژی اسلامی را بشناسند، گرد او آمدند تا به



ظرافت روح و زیبایی آثار دکتر شریعتی

وبرهان نیست. چه به گفته شیخ اجل سعدی:
وصف ورا گر کنند، ورنکنند اهل فضل
حاجت مشاطه نیست روی دلارام را^۱
و اما انگیزه اصلی، در نگارش این مقاله که اینک با
عنوان: «ظرافت روح و زیبایی آثار دکتر شریعتی» تقدیم
می‌شود. علاوه بر ایفای وظیفه‌ای دینی و اخلاقی و
یادآوری و بزرگداشت از دوستی بی‌نظیر که نویسنده از
دوران نوجوانی همدرد و همساز و هم‌زمش بوده است و از
سرچشمه زاینده ذوق و اندیشه‌های والایش بهره‌های
فراوان برده است، مخصوصاً به انگیزه خاطره‌ای است
فراموش نشدنی که از علامه بزرگوار «استاد محمد تقی
شریعتی مزینانی» به یاد دارد که سالها قبل ضمن درد
دل از کارشکنیها و غرض ورزیهای مخالفان دکتر که
غالباً به تحریک عوامل حکومت طاغوتی سابق انجام
می‌یافت، اشارت به نامه‌ای فرمودند — که در آن ایام —
بر ایشان از طرف روحانی‌نمایی فرستاده شده که در آن
نویسنده اش که یقیناً از زمره کسانی بوده است که امام
را حلمان رضوان الله تعالی علیه در وصیت‌نامه‌های سیاسی
الهی خود از آنان به «آخوندهای درباری و خبیث‌بتر از
طاغوتیان»^۲ تعبیر فرموده‌اند، اوضمن مشتی ژاژخایی و
بدگویی و سرزنش از دکتر اظهار داشته است که
«بگذریم از همه دشمنی‌هایی که او با اسلام کرده و
ضرباتی را که بر پیکر تشیع وارد آورده است، این چه
سبک ناهنجار و مهوعی است که در نگارش نوشته‌هایش
دیده می‌شود؟!»^۳

روشنگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پس نکته غیر حسن نباید که تا کسی
مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

دکتر حسین رزمجو

سخن گفتن در پیرامون ظرافت روح و زیباییهای
موجود در سبک آثار نویسنده بزرگ و اندیشمند اسلام
شناس «دکتر شریعتی» — که خدایش قرین کند، با
فضل خویش در کنف لطف و رحمتش — از جهتی
مصادق: تفسیری از آفتاب یا «آفتاب آمد دلیل آفتاب»
است. زیرا کتابها و رسالات باقی‌مانده از او و استقبال
افتخار آفرینی که سالهاست طبقه روشنفکر از آنها به
عمل آورده، بطوری که هم اکنون شهرت نوشته‌هایش که
همچون کاغذ زر دست بدست برده می‌شود، عالمگیر
است، خود دلایلی متقن و محسوس از عمق و زیبایی
آثار اوست. منشآت او را نیازی به استدلال و ارائه شاهد

سخنرانیهایش گوش فرا دهند.

سال ۱۳۴۹ سخنرانیها و تعالیم مردمی و انقلابی
دکتر شریعتی در باب اسلام شناسی، ایدئولوژی
اسلامی و تاریخ ادیان در حسینیه ارشاد در تهران آغاز
شد و تا سال ۱۳۵۲ طول کشید. سخنرانیهای او نه
تنها دانشجویان و روشنفکران بلکه مردم عادی را نیز
جذب کرد.

رژیم شاه که نمی‌توانست وجود سخنرانیهای دکتر
شریعتی و حسینیه ارشاد را تحمل کند، این کانون را
در سال ۱۳۵۲ تعطیل کرد و کوشید دکتر شریعتی را
بازداشت نماید. وی مخفی شد. ساواک پدرش را به
زندانی انداخت تا دکتر شریعتی را مجبور به معرفی
خود کند. علی سرانجام پس از دو ماه خود را معرفی
کرد و بلافاصله زندانی شد و ۱۸ ماه تمام شکنجه و
حبس را تحمل کرد. ضمن این دوره ساواک کوشید
او را به اعلام حمایت از رژیم شاه مجبور کند، که
علی در پاسخ دست رد بر سینه رژیم جلا د پهلوی زد.
در این میان، فعالیتها و اعتراضات دوستانش در
خارج، و نیز دانشجویان ایرانی و خارجی در اروپا و
امریکا، و همچنین فشار سیاستمداران بین‌المللی،
توجه جهانیان را به دستگیری او جلب کرد. هنگامی
که شاه سابق به الجزایر مسافرت کرد — تا مسئله
کردستان را با عراق و با کمک هواری بومدین حل
کند — بومدین که رئیس جمهور الجزایر بود و با
شریعتی آشنایی داشت و از زندانی شدن وی اطلاع
یافته بود به شاه توصیه کرد پس از بازگشت به ایران
شریعتی را آزاد کند. و به این ترتیب وی آزاد شد.

اما پس از آزادی، مدام زیر مراقبت و مورد
ارباب ساواک بود و از سال ۱۳۵۴ تا اردیبهشت ماه
۱۳۵۶ در تهران و مشهد به یک زندگی شبانه ادامه
داد و البته اجازه نداشت سخنرانی کند و یا آثارش را
به چاپ برساند. سرانجام، با کمک دوستانش در ۲۶
اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ تصمیم به مهاجرت و اقامت در
انگلستان گرفت.

در ۲۸ خرداد ۱۳۵۶ همسر و فرزندانش عازم
اروپا و ویوستن به او می‌شوند ولی در فرودگاه مهرآباد
از خروج همسرش جلوگیری می‌شود و دو دخترش به
اروپا می‌روند. یکشب، تا پاسی از شب در کنار
پدرشان بسر می‌برند.

سرانجام دکتر شریعتی در لندن به طرز مرموزی
جهان را بدرود می‌گوید. جنازه او به دمشق منتقل
می‌شود و در زینیه، در کنار قبر حضرت زینب (ع) —
خواهر امام حسین (ع) که دکتر آنهمه شخصیت او را
ستایش کرد به خاک سپرده می‌شود. رحمت خدا به
او و بر تمام «رهروان» راه الله باد. ■

شدن این اظهار نظر مغرضانه، که طبعاً تاسف هر سخن شناس منصف آنست به آثار دکتر شریعتی را نسبت به بی دقتی و داوری جاهلانه نویسنده نامه مذکور بررسی نگفتم، من شنونده را نیز سخت متاثر و متالم ساخت و ضمن تبیین این حقیقت که:

چون غرض آمد هنرپوشیده شد

صد حجاب از دل بسوی دیده شد
داستان دماغی را بر لبم تدانی کرد، که ماجرای حکمت آموزش در متون مولانا حلال الدین رومی چنین آمده است که: روزی گذار او به بازار عطاران می افتد و چون همه عطر را در فضای گنبد آلود ک رنگاه دماغی بسر برده است و مشامش را کثافت و پلیدیها خو گرفته است، نهایتاً بوی فریخ عطر و مشک و عنبر به نظرش مهیج می آید و حالتش را یونانک رویح و حنوز به هم می خورد:

آن یکی افتاد بیهوش و خمید

چونکه در بازار عطاران رسید

بوی عطرس روز عطاران را

تا بگردیدش سرو بر خافتاد

همجو مردار افتاد او بی خبر

نیمروز اندر میان رهگذر

جمع آمد خلق بروی آن زمان

جملگی لاجول گو در میان کنان

آن یکی کف بردل او می براند

وز گلاب آن دیگری بروی فشانند

آن بخور عود و شکر زد بهم

و آن دگر از پوشش می کرد کم

اما هیچ یک از این دارو و دوا به او موثر نفتاد:

تا: خیر بردند خوشبخت را شتاب

که فلان افتاده است آنجا حراب

کن نمی داند که چون مصروع گشت

یا چه شد کور افتاد از نام طست؟

یک برادر داشت آن دیباغ ذوق

گر بزودان، بیامد زود نقب

اندکی سرگین سگ در آستین

خلق را بشکافت و آمد با حنین

گفت من زجنت هم دائم زجست

چون سب دانی دوا کردن جلی است

گفت با خود هستس اندر مغز و رگ

توی بر تو، بوی آن سرگین سگ

تا میان اندر حدت او تابه شب

غرق دیباغی است او روزی طلب

با حدت کرده است عادت سال و ماه

بوی عطرس لاجرم دارد تباہ

بسی چنین گفته است جالبینوس مه
آنج عادت داشت بیمار، آتش ده
کز خلاف عادت است آن ریح او
پس دواي زجنت از معناد جو
چون جعل گشته ست در سرگین کشی

از گلاب آید جعل را بهیسی

هم از آن سرگین سگ داوری اوست

که بداند، او را همی معناد و خوشت

الخبیبات والخبینین را بحوان

روویشت این سخن را باز دان

باصحاں او را به عنبر با گلاب

می دوا سازند بهر فتح باب

مر خبیثان را سازد طبیبات

در خورو لایق باشد ای نقاب

با سر اجام، برادر مرد دماغ در حالی که:

«کوبه کف سرگین سگ ساینده بود»:

سربه گوسن برد همچون رازگو

بس نهاد آن چیز بر بینی او

ساعتی شد مرد حسیدل گرفت

خلق گفتند این فسونی بد شکفت

در بیان این تمثیل مولانا از آن چنین نتیجه می گیرد

که:

هر که را مشک بصباحت سوزد نیست

لاجرم با بوی بد خو کرد نیست

آری در قدس ما این تمثیل جای هیچگونه شکفتی

نیست که سبک نگاهش عطر انگیز روح پرور آثار دکتر

شریعتی به مثابه نظایر آن روحانی تمامی دماغ مثال، مهیج

و ناپسند آید و گونه آنکس که هنر شناس و سخن منج

است و صاحب ذوق و اندیشه و دردمند دین و عاشق

ارزشهای ولای انسانی، نیک می داند که دکتر شریعتی

با خلق آثار گرانبه خود در حقیقت به گفته شاعر:

باغی آراست که هر کس که بداند روی نموند

دامن طبع بر از لاله نعمانی کرد

شریعتی ساخت که دل مرده و او هام حواس

دل و جان زنده از آن شربت روحانی کرد

گنجی آورد که از کس اویش آن مرد ادیب

بغل و حجب پرا ز لعل بدخشانی کرد

کتبسی نغز بساورد بیزار نقش و نگار

که نیارست دگر کس سخن از مانی کرد

کرد با کشته نخم و هنر و باغ ادب

آنج با کشت چمن بارش نیسانی کرد

مرد اندیشه بند و خامه و با این دوسلاح

جنگ با سرکشی و کزی و نادانی کرد

مقصود از سبک: روش کلی نویسنده
یا شاعر در کیفیت تألیف و تعبیر اندیشه
و احساس است. اندیشه و احساسی که
محتوای یک اثر ادبی را تشکیل می دهد
و حاصل فعالیت دماغ و دل نویسنده و
شاعر است.

با این تفصیل حال برای ورود به بحث اجمالی:
«ظرافت روح و زیبایی سبک آثار دکتر شریعتی» و
سنگوبی به مخالفان آن چنین او ضروری است که
مقدمتاً توضیحاتی مختصر در مورد چند نکته ادبی داده
شود و سپس با ارائه نمونه هایی از نوشته های او موضوع
مورد نظر بررسی شود.

اول جنبه «سبک» در نگارش یک مقاله یا کتاب
ست که آن روحانی تمامی کز طبع - در آثار دکتر، مهیجش
دانشنه است، چیست؟ «سبک» در لغت، به معنای بلیز
ذوق شده را در قالب ریختن و از نظر ادبی بطرز بیان
مفاتی القیبر را به روش و شیوه های خاصی اطلاق
می شود که شاعر و یا نویسنده ادراک و احساس خود را
بیان می کند» به گفته مرحوم ملک الشعرای بهار (در چند
اول سبک شناسی): «سبک عبارت از روش خاص
ادراک و بیان افکار بوسیله ترکیب کلمات و انتخاب
لفاظ و طرز تعبیر است»

«در سبک از سنجیده

عمومی اثر نویسنده یا شاعر از لحاظ موضوع و انعکاسات
مخبط در آن بحث می شود. بنابراین سبک هم فکر و همه
جنبه ممتاز آن و هم طرز تعبیر را در نظر می گیرد»

عبارت دیگر مقصود از سبک: روش کلی نویسنده یا
شاعر در کیفیت تألیف و تعبیر اندیشه و احساس است.
اندیشه و احساسی که محتوای یک اثر ادبی را
تشکیل می دهد و حاصل فعالیت دماغ و دل نویسنده و
شاعر است

شامل: جهانی بینی و برداشتهای هنرمند نیست

زندگی و طبیعت است. اندیشه و احساس تا در لفظ نیاید و در قالب عبارات وارد نشود، وجود نمی‌یابد، طرز تعبیر، خود موضوع اساسی در ایجاد یک اثر ادبی است... چه به گفته خود دکتر «در بسیاری از عبارات، یک پدیده هنری از نفس تعبیر برمی‌خیزد. بطوری که اگر همان لفظ یا احساس را در عبارت دیگر بیان کنیم، یک پدیده هنری دیگری بوجود می‌آید که با دیگری مقایسه است. مثلاً وقتی خاقانی می‌گوید: «صبح از حمال فلک آهخت خنجرش» مقصودش این نیست که از طلوع خورشید خبر دهد، بلکه می‌خواهد یک منظره هنری بآفریند»^{۱۲}. زیرا: سر زدن ناخودآگاه صبح بی‌آزاده و بی‌احساس، روح شاعر را که همه کائنات باید با او بیندیشد بسنده نیست، او صبحی می‌خواهد که همچون فرمان دلاوری ناگهان از پس افق سربردارد و خنجرش را بر کتف و گریبان سیاه شب را بعداً تا ناف چاک زند و چشمه حوشان وزرین خورشید را بر پهنندشت افق بامدادی جاری سازد و چنین صبحی را چون طبیعت ندارد، شاعر استادانه به قدرت تعبیر می‌آفریند.^{۱۳}

بنابراین: همانگونه که نقاش صورتها را می‌نگارد و با رنگهای گوناگون آرایششان می‌دهد، کاریک نویسنده یا گوینده چیره دست نیز جز ترجم صورت‌های ذهنی در قالب الفاظ و کلمات زیبا نیست.

«افشاع» و «ترغیب» که علت غایی و هدف اصلی در کار سخنوری و نویسندگی است، بر اساس ساختن و آراستن استوار است. ساختن عبارت یا واحدهایی از گفتار و نوشتار که افکار گوینده یا نویسنده را به روشنی در خود منعکس سازد و آراستن آنها به هئیتی که در نظر خواننده یا شنونده خوش آید و مطلوب جلوه گر شود. ستر موفقیت و راز کامیابی نویسندگان و سخنوران بزرگ وابسته به سرمایه‌های معنوی و صفاتی است که آنان را در ساختن و آراستن آثار ارزنده و بدیع باری می‌کند و بدین وسیله توانایی تسخیر دلها و نفوذ در افکار و روانها را به ایشان ارزانی می‌دارد.

روشنی و وسعت اندیشه، تخیل قوی، لطافت ذوق، دقت نظر، ابتکار، اطلاعات سرشار و مسلط بودن بر لغات و اصطلاحات زبان مادری، شناخت محیط و درک نیازمندیهای زمان، حقیقت‌گرایی، واقع بینی، شهامت ادبی، احساس مسئولیت، سادگی، صراحت و تنوع و تناسب طبیعی بیان، قدرت استدلال و... نمونه‌هایی از آن سرمایه‌ها است که به کلام گوینده و قلم نویسنده صفت بلاغت و قوت تاثیر و خاصیت نفوذ می‌بخشد. آثاری که صاحبانشان از این مواهب برخوردارند، مسلماً

هم عقلها را لذت می‌بخشد و هم دلها را منبسط و فرخناک می‌کند.

و چنین نویسندگانی اند که با بهره‌گیری هنرمندانه از زبان و تشخیص ذرها و نایب‌امانیهای اجتماعات بشری، تاریک‌های جهل و ستم را از فضای زندگی انسان محروم می‌زدایند و با زلال اندیشه‌های حکیمانه خود سستیها و نفع‌کامیها را قابل تحمل می‌کنند و سطح معرفت جوامع را بالا می‌برند و زمینه تحولات اصلاحی را در محیط خویش فراهم می‌سازند. و ایستند که عدالت را پشتیبان و پاسدارند و رسواگر ریاکاریها و پیاره‌کننده‌نقاب زرین خود کامگیهای طاغوتیان و مدافع حقوق توده‌های ستمدیده و طبقات مستضعف و مظلومند.

وانگهی، هر نویسنده اندیشمند و صاحب ذوقی، طبعاً شیفته زیبایی است، او که به نیروی تمتع در گلرگی، رازها می‌یابد و در قطره‌ای شبنم، دقایقی می‌نهد و بر گونه گلگون شفق و لیخند نوشین سپیده‌دم، رازها و رمزها می‌خواند و در نظرش «هر ورقی دفتر است معرفت کردگار» او که با احساس لطیف خویش عطر سکرآور اندیشه‌ای زلف و عاطفه‌ای پاک را می‌بوید و از کلامی دلپذیر جانش آکنده از شوق و صفا می‌شود، بطور یقین وقتی خود به آفرینش سخن دست می‌یازد، فاخرترین واژه‌ها را برای گفتن و نوشتن برمی‌گزیند. آنها را با ذوق خدادادش به عالیترین سبک، شکل می‌دهد و به زیباترین آرایشها زینت می‌بخشد و کارش را بگونه‌ای آراسته می‌کند که «بر محک افاضل تمام عیار باشد».

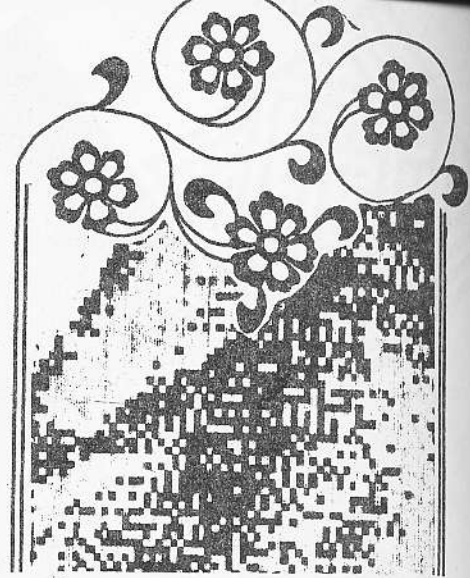
به نظر نگارنده، دکتر شریعتی خود مظهری کامل از این صفات است و آثار و آرایش نمونه‌هایی آکنده و پر بار از آن سرمایه‌های فکری و ذوقی است.

ظرافت روح، لطافت ذوق و رقت احساس او در سراسر نوشته‌هایش متجلی است، چه فرازهایی که گزارشهایی ساده از خاطرات نوجوانی او را شامل می‌شود، نظیر: وصفی که در «کویر» زیبایی از کاریز مومن آباد به دست می‌دهد و چه در آثاری نظیر «اسلام شناسی» «انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین» یا «بازگشت به خوبشستن» و «حسین وارث آدم» یا «شهدید بعد از شهادتش» و «تشیع علوی و صفوی» و سایر کتابهایی که در آنها از مسائل دقیق و عمیق کلامی و جامعه‌شناسی و تاریخی بحث می‌کند حساسیت او در برابر زیباییهای طبیعت و ارزشهای معنوی انسان، به پایه‌ای است که تارهای ظریف و چنگ روح و دلش، از احساس نسیمی سبکبال و مشاهده‌مهبانی پریده رنگ به ارتعاش در می‌آید و از شنیدن فضا‌ای پر عصب و حدیث مهرورزی و عشق، گلویش از شوق می‌گیرد و از زیاد ستمگرگی و

بی‌حیایی اشکش بر رخسار فرومی‌ریزد. به نظر او در قطره‌ای شبنم که بر رخساره گل می‌درخشد و در گوهری که بر گونه شبنم می‌غلطد و در سخنی که بر دل ریش مرهم می‌شود و در فکری که تن را می‌گازد و خرمن وجود آدمی را به آتش می‌کشد و به تکاپوی کمال و تحری حقیقتش وامی‌دارد و در کلامی که روح را از این عالم برمی‌گیرد و به افلاک می‌رساند و با فرشتگان هماهنگ می‌کند، زیباییها و لطایفی ناپیدا وجود دارد که فقط جانهای تاثیر پذیر و سینه‌های آتش افروز و «شرحه، شرحه از فراق» امثال اوست که آنها را درک می‌کنند و از لذات و روحانیاتشان به وجد می‌آیند و سرمست می‌گردند شاهد بر این مدعا نظریه‌ای از اوست که در مقدمه ترجمه «در نقد و ادب» ش در بحث هنر، پیرامون «شمول زیبایی در جهان» اظهار داشته است، به بخشی از آن عبارات ریا توجه کنید:

«کیست که واقعاً نداند که در عصمت ملکوتی سپیده، در زمزمه چشمه ساران، در نسیم پیام آور سحر، در چشم خونولای غروب، در نغمه آسمانی شباهنگ، در خلوت نیمه شبهای روشن کویچه باغهای خاموش در خم خسته چشمی از تب عشق، درهماغوشی پاک و مه‌مرداب، در لیخند، در نگاه، در مهتاب، در بازی پنهان و پرغوغای باد بر سرشاخه‌های بلند سپیدارهای مغرب، در افق در شفق، در هر چه ما را از خودش بدر می‌برد، درست به همان اندازه عشق، معنی راز و زیبایی نهفته است که در قیافه یک «گوشکوب» و حتی در همان درز پر از گوشت کوبیده شب مانده آن»^{۱۴}

آیا تعبیراتی از این زیباتر و دلنشین‌تر در معرفی انسان و روح ملت‌ب و پرخاشگر فرزندانم، می‌توان نوشت و تصویری از این استادانه‌تر از «جان ناشناخته» آدمی و دورنمایی خیال انگیزتر از معبر تاریخ تحولات فکری و عاطفی اش را می‌توان ترسیم کرد. از فراز قلعه تاریخ، انسان را می‌بینیم که در جستجوی یافتن راهی به «آن سو» دست بر آسمان برداشته، یا چشم در چشم آفتاب دوخته یا در برابر شعله مرموز و بیقرار آتش نشسته و به آن خیره شده و آرزوی «نجات» و نشئه «نیاز» را سرشار از اخلاص و اشتیاق، با خویش زمزمه می‌کند. انسان، گمگشته این خاکستان نا آشنا که خود را در زیر این آسمان کوتاه و غریب، گرفتار می‌دیده سرمایه و پیگیر در راه جستجوی آن «بهشت گمشده» خویش که می‌داند هست، بر هر چه می‌گذشته که از آن در او نشانی می‌یافته، به نیایش زانو می‌زده، و هرگاه که بر بهبودی آگاه می‌شده است، بی‌آنکه در یقینش به بودن آن: «بمی‌دانم کجا» خلل راه یابد بیدرنگ نشانه دیگری را



سراغ می‌کرده و در این به هر سو دیدنهای خستگی ناشناس، آنچه هرگز خاموش نگشته، فریادها رقت بار این گرفتار غربت بوده است که هنوز بیتابانه دست به دیوار عالم می‌کشد تا به بیرون روزه ای باز کند...

انسان در عمق فطرت خویش همواره در آرزوی مطلق، بی نهایت، ازلیت، روشنایی، جاودانگی و خلود، بی زمانی، بی مکانی، بی مرزی، بی رنگی، مجرد مطلق قدس، آزادی و رهایی مطلق، نخستین آغان آخرین انجام... کمال مطلق، سعادت راستین، حقیقت مطلق، یقین، عشق، زیبایی، خیر مطلق، خویشتن خوب، پاکترین پاک بوده است و آن «من راستین اهورایی» خویش را با این «معانی ماورایی» خویشاوند می‌یافته و سخت بدان نیازمند، و این عالم که نسبی است و محدود و عرضی و برده ذلیل زمان و مکان و نقص و مرگ، با این آرمانهای شورانگیز روح بلند پرواز انسان، ناشناس و ناسازگار است، پس این معانی از کجا در دل انسان افتاده است؟ این چشمه‌های شگفت‌انگیز غیبی که همواره در اعماق روح آدمی می‌جوشد، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

این روح بیتاب، از این عطشهای ملتعب، در این کویر سوخته‌ای که در آن جز فریب سراب نیست، رها شده و راه خانه خویش را گم کرده است. چنین است که بدبینی و نگرانی خاک سرشته شده و در عمق وجدانش اضطراب خانه کرده و از همین نهانخانه است که سه جلوه شگفت و غیر مادی که همواره با انسان قرین بوده است سرزده است، سه جلوه «مذهب»، «عرفان» و «هنر».^{۱۵}

اگر مفهوم زیبایی را در «نظم و عظمت» یا «تناسب و هماهنگی» موجود در عناصر سازنده یک اثر هنری بدانیم، طبعاً صفت بارز همه آثار دکتر شریعتی را باید در زیبایی و شکوهمندی خلاصه کنیم، تشبیهات جالب، استعارات لطیف، کنایات پر معنی، توصیفات بدیع، تمثیلات و ضرب‌المثل‌های مناسب و آموزنده، کلمات

قصار بزرگان دین و دانش، نکته‌ها و دقایقی که در موشکافیها و تحلیل مباحث آثار دکتر، ارائه می‌شود و گهگاه به مقتضای حال و مقال، با چاشنی طنزی دلنشین می‌آمیزد، موجب چندان جذب و کششی در نوشته‌هایش می‌شود، که هر خواننده هوشمند و صاحب‌دلی را به تحسین و تمجید خامه گوهرزای خود وامی‌دارد. ظرافت روح و رقت خیال او احساس او را در آثاری که جنبه توصیفشان قوی‌تر است و با مظاهر طبیعت ارتباطی بیشتر دارد، بهتر می‌توان درک کرد. به عنوان مثال در نوشته وصفی که هم اکنون از «کویر» خیال پرورش نقل می‌شود، ملاحظه می‌شود که با چه استادی قابل ستایشی غروبگاه و شب مهتابی کویر را وصف می‌کند و ضمن این توصیف، عواطف غم‌رنگ خویش را تا آنجا با یادی از پیشوای بزرگ تشیع امام علی ابن ابیطالب (ع) بیان می‌دارد:

«در کویر غروب باشکوه عظمتی مرموز و ماوایی می‌رسد، و در برابرش هستی لب فرو می‌بندد و آرام می‌گیرد... شب آغاز شده است، در کویر چراغ نیست، شبها به مهتاب روشن است و با به فطره‌های درشت و تابناک باران ستاره - مصابیح آسمان - شب کویر به وصف نمی‌آید، آرامش شب که بیدرتنگ با غروب فرا می‌رسد، آرامشی که در شهر از نیمه شب در هم ریخته و شکسته می‌آید و برایشان ناپایدار.

روز زشت و بیرحم و گدازان و خفه کویر می‌میرد و نسیم سرد و دل انگیز غروب، آغاز شب را خیر می‌دهد، شبهای تابستان دوزخی کویر، شبهای خیال‌پرور بهشت است، مهتابش سرد و باز مهربان است و لیخند نواز شکر خداست. مهتاب شهرها و زمینهای پر آب و آبادی است که مرطوب و چرکین و غمبار است و ماهی زرد و بیمارگونه و ستارگانی، همچون دانه‌های جوش صورت کبود و کشیف لکانه‌ای وقیح و بی‌شعور دارد که آنرا با پودرهای ارزان قیمت پوشانده است.

آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتاب که هرگاه مشت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران غیبی سکوتش می‌گیرم و نگاههای اسیرم را همچون پروانه‌های شوق در این مزرع سبز آن دوست شاعرم رها می‌کنم ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم، ناله‌های آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش - در کنار آن مدینه پلید - و در قلب آن کویر بی فریاد - سر در حلقوم چاه می‌برد و می‌گریست... چه فاجعه‌ای است در آن لحظه که یک مرد می‌گرید... چه فاجعه‌ای!!...»^{۱۶}

به عقیده من: کلیه آثار دکتر شریعتی - هم از لحاظ «معنی و محتوای» - و هم از جهت: «فرم و صورت»

الگوهایی به کمال از فصاحت و بلاغت است، زیرا «محتوایشان» سرشار از افکار بکر و تازه‌ای است که غالباً از روح انقلابی و حیات بخش اسلام متأثر است و قالبشان از بهترین تعبیرات و فاخرترین واژه‌ها متشکل شده است. از میان کتابهای دکتر شریعتی که هر کدام به گونه نابویی نفیس و شکوهمند است که تماشاگر خطوط فضیلت و بزرگی را در چشم اندازشان مشاهده می‌کند و سیمای اسلام راستین را در آنها به دیده دل می‌بیند، کتاب «اسلام شناسی» او رنگ و بویی فوق‌العاده دارد و عمق و جاذبیت و زیبایی و رمز و رازهای وصف ناشدنی آن، از لطف و صفای دیگر برخوردار است.

آنچه گذشت مشتیی از خروارها ذوق و احساس و لطافت و ظرافتی بود که تنها از، سه کتاب «در نقد و ادب»، «کویر» و «اسلام شناسی» دکتر ارائه شد و بدینوسیله سایه روشنی کم‌رنگ از ظرافت روح و زیبایی آثار او نمود شد. بدیهی است که کار بررسی و تحلیل همه آثار او از لحاظ «استتیک» یا «زیباشناسی» به روزها پژوهش و تحقیق و به ساعتها بحث و گفتگو نیازمند است و این امری است که باید در آینده توسط محققان صاحب‌نظر انجام گیرد و آنچه در این مقاله ارائه شده چیزی جز مصداق این شعر مولانا نبود که:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم بقدر تشنگی باید چشید

- ۱ - دیوان اشعار حافظ به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ تهران، (بیتا) انتشارات زوار، صفحه ۱۵۳.
- ۲ - گلستان سعدی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران ۱۳۴۸، انتشارات صفیعلی‌شاه، صفحه ۳۶.
- ۳ - رک. صحیفه انقلاب - وصیت نامه سیاسی الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران - چاپ چهارم، ۱۳۶۸ انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صفحه ۲ و شماره ط صفحات ۲۰ و ۲۱ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸. مثنوی معنوی، چاپ نیکلسون، تهران ۱۳۵۳ انتشارات امیر کبیر، صفحه ۱۷، ۶۳۸ و ۶۳۹.
- ۹ - رک: گلچین جهانیان، حسین جهانیان، تهران ۱۳۲۱ صفحه ۲.
- ۱۰ و ۱۱ - رک: سبک شناسی، محمد تقی بهار (ملک الشعراء) تهران، ۱۳۲۱، جلد اول، صفحات ۵ - ۵.
- ۱۲ - رجوع کنید در نقد و ادب، دکتر مندور، ترجمه دکتر علی شریعتی، چاپ مشهد ۱۳۴۶، انتشارات کتابفروشی، امیر کبیر صفحات ۲۴ و ۴۰.
- ۱۴ - رک: ماخذ پیشین، صفحه ۸.
- ۱۵ - رک: ماخذ پیشین، صفحه ۵ و ۳ تا ۴.
- ۱۶ - رک: کویر، دکتر علی شریعتی، صفحات ۲۱ و ۲۲.